



ای نسل اسیر وطنم
گزیده‌ای از حکایات و روایات
دکتر علی شریعتی
به‌کوشش محسن نیک‌بخت



از الاغ پایین تر

برای ناهار خوردن به رستورانی می رفتم. در آنجا یک رفیق اسرائیلی داشتم (از عرقچینی که سر غذا به سر می گذاشت، معلوم بود که جهود است)، که چون اغلب کنار یکدیگر قرار می گرفتیم، با هم آشنا شده بودیم. من همیشه «لوموند» می خواندم (این جزء غذایم بود). یک بار او داشت صفحه پنجم داخل لوموند را نگاه می کرد، پرسیدم: چه می خواهی؟
گفت: ستون... را.

دیدم آن ورقه به دردم نمی خورد، به او دادم، بعد از من پرسید: چه کاره ای؟

گفتم: دانشجو.

گفت: کجایی هستی؟

گفتم: ایرانی.

پرسید: اینها را می‌خوانی؟ (سرمقاله لوموند و اخبار سیاسی اش را می‌خواندم که کجا کودتا شده، کجا چه اتفاقی افتاده و...) اینها به چه درد تو می‌خورد؟

گفتم: تو چه کاره‌ای؟

گفت: من هم دانشجوی هستم (او ستون بورس و ارزها را نگاه می‌کرد).

گفتم: تو که دانشجویی به چه دردت می‌خورد؟

گفت: آدم باید منطقی باشد، من و تو، هر دو دانشجوی هستیم، ولی به هر حال ماهی صد تومان، هزار تومانی داریم که من از اسرائیل می‌گیرم و تو هم از ایران می‌گیری، و آن پول به فرانک فرانسه تبدیل می‌شود، و بعد ما خرج می‌کنیم، پس هر روز که این فرانک نوسان پیدا می‌کند، بر روی زندگی ما اثر دارد. بنابراین [این ستون] به درد ما می‌خورد. آیا این جنس‌ها که در داخل پاریس دائماً گران و ارزان می‌شود، به اندازه همان هزار تومان در ماه، در زندگی ما اثر دارد یا نه؟

گفتم: بله.

گفت: اما آن سرمقاله که می‌گوید، مثلاً در شیلی کودتا شده، در زندگی

تو - یک دانشجوی ایرانی - چه اثری دارد؟ چرا اینها را می‌خوانی؟

دیدم که زبان او طوری است که من نمی‌توانم با او بحثی داشته باشم، برای اینکه او اصولاً دنیا را براساس «از لحاظ زندگی به دردش می‌خورد»، نگاه می‌کند! راست هم می‌گوید! بر آن اساس و با آن بینش، اینکه در آفریقا چه شده، لومومبا چه کار کرده و... به چه درد زندگی یک دانشجوی در آنجا می‌خورد؟ اگر قهوه، یک فرانک ارزان شده، برای منی که روزی یک یا دو فنجان قهوه می‌خورم، این یک صدم فرانک ممکن است

به نفع یا به ضرر باشد؛ خوب! این خودش انگیزه‌ای است. کسانی هستند که فضای اندیشیدن انسانیشان در حدی است که آدم‌ها، رابطه‌ها، دوستی و دشمنی‌ها و حتی ازدواجشان، براساس پول است. مگر نمی‌بینیم کسانی را که امروز با پدرزنشان ازدواج می‌کنند! این کار مگر برای پول نیست؟ یعنی انسان برای عزیزترین کاری که در زندگی دارد، براساس چه چیز فکرمی‌کند؟ نه دوست داشتن، نه عشق، نه ارزش، بلکه براساس مقدار پول یا مثلاً تعداد قوم خویشی که [همسرش] دارد. کسی که این محاسبه را می‌کند، حتی احساسات غریزی حیوان را ندارد، برای اینکه اعمال کنند؛ همان غریزه باز هم معنوی‌تر از این کاسبی است! (ازدواج را در راه کاسبی انداخته‌اند) هیچ‌وقت یک الاغ [نر] به خاطر حل یک الاغ ماده و به خاطر قالیچه یا چیزی که بر پشتش است، به طرف آن کشش پیدا نمی‌کند. وقتی که انسان به این صورت در می‌آید، از آن [الاغ] پایین‌تر است.